

ایران دوست واقع بین: تأملی در ایران نگری استاد محمدعلی اسلامی ندوشن

جواد عباسی

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

اگر پیش آید که نگاهی بر تاریخ بیفکنیم و نگاهی دیگر بر سراسر جهان،
ایران را کشوری می بینیم با سرگذشتی خاص، متفاوت با دیگران.^۱

ایران مانند معشوق غزل فارسی است که هم همه عوامل ستمگری را با
خود دارد و هم نمی توان از او دل برگرفت.^۲

درآمد

در هر دیداری که در سال های اخیر با استاد اسلامی ندوشن در بلاد غربت داشته ام،
هیچ گاه نشد که از "احوال ایران"، و در ادامه از خراسان و مشهد و توس، نپرسد. گویی
اینها برای او از هر چیز یا کس دیگری مهم ترند و یا شاید در نظر او وضعیت همه چیزها
و کسان را هم می توان ذیل حال و بار وطن جست و جو کرد. در شنیدن پاسخ هم،

^۱ محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران و تنهاتیش* (چاپ ۲؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰)، ۲۳.
^۲ محمدعلی اسلامی ندوشن، *روزها* (تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۷۶)، جلد ۴، ۳۳۲.

Javad Abbasi, "A Realist Iranophile: Reflections on Professor Nodoushan's Contributions to Iranian Studies," *Iran Namag*, Volume 3, Number 4 (Winter 2019), 3-22.

جواد عباسی <jabbasi@um.ac.ir> (دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی
دانشگاه تهران، ۱۳۷۹) دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد و متخصص تاریخ ایران در دوره
فرمانروایی مغولان و تیموریان است. ایشان از ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ استاد مدعو دانشگاه ایالتی اوهایو بوده اند.

مانند پدری نگران،^۳ بحث را با ابراز ترکیبی از بیم و امید دنبال می‌کند. کسی که استاد اسلامی را نشناسد، در نگاه نخست ممکن است فکر کند این "حوال‌پرسی" از ایران به اقتضای دوری ناخواسته از وطن و دل‌تنگی است، اما وقتی نوشته‌ها و سخنان قدیم و جدید او در طی بیش از شصت سال را مرور کند به روشنی درمی‌یابد که فکر کردن به ایران برای او حکایتی کهن است که در طول عمر علمی همواره آن را با خود به همراه داشته است و هیچ‌گاه او را به حال خود نگذاشته است. در واقع، نگاهی به زندگی و آثار اسلامی ندوشن چیزی جز اندیشیدن به ایران و کوشیدن برای آن را نشان نمی‌دهد.

عنوان بیش از سی نوشته او نام "ایران" را در خود دارد و نوع عباراتی که برای آنها برگزیده شده نیز گویای همین اهتمام و دلبستگی است؛^۴ دلبستگی‌ای، که چنان که در این نوشتار خواهیم دید، با چشمان باز و همراه با نقد و آموزندگی است و نه احساسی، جانبدارانه و بنابراین گمراه‌کننده.^۵ تقریباً در تمامی نوشته‌های دیگر او هم اشاره‌ای به ایران هست. یادداشت "به ایران بیندیشیم" در آخرین مجموعه منتشرشده از او^۶ را هم می‌توان آخرین برگ و نشان این دغدغه‌مندی شصت‌ساله برای ایران دانست. از اینجاست که اگر ادعا شود واژه‌های "ایران" و "ایرانی" پر

^۳ فردی بودم ناظر و نگران. "بنگرید به اسلامی ندوشن، روزها، جلد ۳، ۱۱.

این عناوین عبارت‌اند از "ایران نیز حرفی برای گفتن دارد"، "ایران تنها کشور نفت نیست"، "ایران را از یاد نبریم"، "ایران از نو قد راست خواهد کرد"، "ایران"، "درس زندگی از فرهنگ ایران"، "ایران به چه کسانی نیازمند است؟"، "ایرانی کیست؟"، "برخورد فرهنگ ایران با فرهنگ غرب؟"، "کشور عجیبی که ایران نام دارد"، "ایران به کجا می‌رود؟"، "ایران لوک پیر"، "ایران و یونان"، "ایران و تنهائیش"، "مانائی ایران"، "چگونه می‌توان ایرانی بود؟ چگونه می‌توان ایرانی نبود؟"، "ایرانی ایرانی است"، "ایران و ایرایت"، "باز هم ایرایت"، "قلمرو فرهنگی ایران"، "پیری ایران و مداومت تاریخ"، "نعطاف ایرانی"، "تناقض‌ها در فرهنگ ایران"، "فرهنگ ایران و زبان فارسی"، "ایران برای من چه معنا دارد؟"، "ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟"، "هویت ایرانی در دوران بعد از اسلام"، "ایا ایرانی همان ایرانی است؟"، "برخی از ویژگی‌های تاریخ ایران"، "این ایرانی که ما می‌شناسیم"، "به ایران بیندیشیم".

^۴ آن دخت پری‌وار که ایران من است / پیدا و نهان بر سر پیمان من است / هم نیست، ولی نهفته در جان من است / هم هست ولی دور ز دامان من است. "بنگرید به

<http://nodoushan.com/1393/11/ایران/>.

^۵ محمدعلی اسلامی ندوشن پنهان نمی‌دارد که "ایران" را معشوق یگانه خود می‌داند و در عین حال، عشق پرشورش چشم او را بر عیوب معشوق نمی‌بندد. هم در زندگی‌نامه و هم در سفرنامه‌هایش نشان می‌دهد که عشق و اعتقاد و ارادت را می‌توان از سرسپردگی و وادادگی مبرا کرد. "بنگرید به محمد دهقانی، "نگرش و سبک ویژه اسلامی ندوشن در سرگذشت‌نامه‌های او"، در رهاورد دیلار، به کوشش پیداله جلالی پنداری (یزد: انجمن شعر و ادب یزد، ۱۳۸۴)، ۲۱۸. او خود نیز در خاطراتش در خصوص افتادن در دام خامی در وطن‌خواهی هشدار داده است: "وطن‌خواهی خام نشانه سبک‌مایگی ناهنجاری است. حرف بر سر آن است که او را آنگونه که هست بشناسیم، با عیب‌ها و حسن‌هایش در کنار هم." بنگرید به محمدعلی اسلامی ندوشن، روزها، جلد ۳، ۱۳.

^۶ محمدعلی اسلامی ندوشن، برگریزان (تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۹۴)، ۷۳-۷۸.

بسامدترین واژگان در میان نام‌های خاص در آثار اسلامی ندوشن‌اند، گزاف نخواهد بود.^۷ این هم که در اشاره به ایران گاه از ضمیر "او" به جای آن، استفاده می‌کند نشان از نگاه ویژه او به موضوع دارد.

شاید در روزگاری که ایران و ایرانی دچار انواع تلاطم‌ها و مُلک و ملت دچار سرگشتگی‌های فراوان و گوناگون‌اند و بسیاری، به‌خصوص نسل جوان، حتی در شناخت ایران و ایرانیّت سردرگم و گاه نسبت به آینده آن ناامید و واگرا شده‌اند، شناخت ریشه‌دار و عمیق کسانی مانند اسلامی ندوشن بتواند با کنار زدن لایه‌های احساس و پرتو افکندن بر لایه‌های زنگار گرفته و گم‌گشته در هیاهوهای زمانه و تعصبات، چراغی باشد تا کمک کند ایران و ایرانی از این گذرگاه حساس تاریخی نیز به سلامت عبور کنند یا مرهمی باشد بر رنج‌هایی که روزگار کنونی بر ایران و ایرانی روا داشته است. با چنین فرضی، کوشش بر آن است تا در یادداشت پیش رو شناخت اسلامی ندوشن از ایران از خلال آثار او—که حاصل بیش از نیم قرن مطالعه و تأمل اوست—به خوانندگان عرضه شود.

ایران به نهاد خود معما دارد
بس معرکهٔ نهان و پیدا دارد
هم کوه یخ است و نیز هم شعله تاک
آتشکده‌ای درون دریا دارد^۸

ایران، سرزمین "تنها"

در نگاه اسلامی ندوشن، ایران سرزمینی با ویژگی‌های متفاوت و گاه خنثی‌کنندهٔ اثر یکدیگر است. در جایی آن را "کشور آفتاب درخشان، آسمان پاک، واقع در ناف کرهٔ زمین و کم‌باران" می‌خواند که البته همین در ناف کرهٔ زمین بودن آن را تبدیل به کشوری حادثه‌خیز و قرار گرفته در حالت دفاعی کرده است.^۹ در جایی دیگر هم با قلم خاص خود اثر جغرافیا بر سرنوشت ایران را این می‌داند که "آب خوش از گلوی مردمش پایین نرود."^{۱۰} چنین پیداست که او در سخن از ایران و سرگذشت آن

^۷ بنگرید به اصغر دادبه، "بزرگمردی که هیچ‌گاه ایران را از یاد نبرد"، در حسین مسرت و پیام شمس‌الدینی (ویراستاران)، *دیدگاه‌ها* (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴)، دفتر ۲، ۱۵۵-۱۷۴.

^۸ بنگرید به <http://nodoushan.com/1393/11/> ایران/۱۱/۱۳۹۳.

^۹ محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* (چاپ ۳؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵)، ۱۶؛ اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۴۴. وضعیت جغرافیایی ایران دو پیامد داشته: دفاع و واکنش.

^{۱۰} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۰۸.

همچون بسیاری دیگر به نوعی به ایده جبر جغرافیایی نزدیک می‌شود: "یک نگاه کوتاه بر گذشته ایران و نگاهی دیگر بر نقشه جغرافیا باید قاعدتاً ما را به تأمل وادارد که با سرزمین کم‌وبیش استثنائی سروکار داریم. ایران به کشور دیگری کم شبیه بوده است... این وضع خاص از مردم او معجون عجیبی ترتیب داده، ته‌نشین شده حوادث و فرسوده روزگار، و از این رو باید از آنها خیلی بااحتیاط سخن گفت."^{۱۱} اگرچه برای او موقعیت مکانی ایران بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند اما از اثر وضع طبیعی آن (کوهستانی بودن، محصور در میان دریا و کوه و کم‌آبی) نیز غافل نمی‌ماند.^{۱۲}

تقریباً هر جا که کار به تحلیل تاریخ و فرهنگ ایران می‌رسد، برجستگی عامل جغرافیایی در نظر اسلامی ندوشن قابل ردیابی است. چنان‌که پیدایش امپراتوری ایران برای دفاع در برابر هجوم‌ها و "ناآزاد" بودن ایرانیان در نظر یونانیان و شاه محوری آنان به جای مجلس و شور و رأی را هم به موقعیت خاص ایران مرتبط می‌داند.^{۱۳} او حتی نقدهای واردشده بر ایران و ایرانی را از همین زاویه دید به پرسش می‌کشد:

گاه ایرانی را سرزنش می‌کنند که چرا این کرد و آن نکرد. چرا این‌گونه زندگی کرد. اگر به ژرفای تاریخ ایران برویم انصاف خواهیم داد که بهتر از آنچه کرده است نمی‌توانست بکند. نه او را محکوم کنیم و نه به او حق بدهیم. او در موقع جغرافیایی‌ای قرار داشته و درگیر مسائلی بوده که زمانه توانسته است بر او تحمیل‌هایی بکند. باز هم باید از او ممنون بود که از پا نیفتاده و تا حد ممکن پویایی خود را از دست نداده است.^{۱۴}

تعبیر معروف او درباره ایران یعنی "ایران و تنهائیش" نیز در اصل مبنایی جغرافیایی دارد و ناظر بر یگانگی موقعیت آن در جغرافیای جهان است که بقیه موضوعات (مردم، فرهنگ، سیاست و...) نیز متأثر از آن‌اند. هنگامی که اسلامی ندوشن ایرانی را "راه‌نشین چهار مرز: شرق و غرب، قدیم و جدید" می‌خواند،^{۱۵} این هر دو را یک‌جا به نمایش می‌گذارد.

^{۱۱} محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران لوک پیر* (تهران: کتاب پرواز، ۱۳۷۰)، ۱۸.

^{۱۲} اسلامی ندوشن، *ایران لوک پیر*، ۱۹-۲۰.

^{۱۳} اسلامی ندوشن، *ایران لوک پیر*، ۲۵ و ۴۳.

^{۱۴} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*؛ ۴۴؛ نیز بنگرید به محمدعلی اسلامی ندوشن، *کارنامه*

چهل ساله (تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۸۰)، ۴.

^{۱۵} اسلامی ندوشن، *روزها*، جلد ۱، ۱۴.

او کاشف اسرار فرهنگ و تمدن این سرزمین سرفراز است.^{۱۶}

ایران باستان و میراث آن

زند اسلامی ندوشن یک ایران بیشتر وجود ندارد و تقسیم‌بندی تاریخ آن به دو دوره پیش از اسلام یا باستان و پس از اسلام فقط ناظر بر نوعی تغییر در روش ادامه زندگی است و نه جدایی. از نظر او، نه حملات و سلطه اعراب و نه دیگران نتوانستند ایران را از هم بگسلند:

واقعیت آن است که همه حوادث کم‌وبیش سختی که بر "او" گذشته تاریخ او را منقطع نکرده است؛ گرچه گاه تا نزدیک به اضمحلال رسیده است. شبیه بوته‌های صحرایی چون قیچ و گز که عادت کرده‌اند که ذخیره حیاتی‌ای در خود داشته باشند که در خشکسالی و عسرت آن را به کار گیرند. مردم ایران که بر "کاروانگاه" زندگی می‌کرده‌اند جز این راهی نداشته‌اند که زندگانی "کاروانی" را بیاموزند.^{۱۷}

او در جاهای دیگر به تکرار از این وضعیت با عنوان زندگی ققنوس‌وار برای ایران یاد کرده است.^{۱۸}

در نظر اسلامی ندوشن، تا آنجا که به مردم ایران مربوط می‌شود، دوره باستان در حکم سرچشمه است و پیوستگی "رود تاریخ" ما را وامی‌دارد که به سراپای آن بیندیشیم و "ژن‌های تاریخی" را در آن بجوییم.^{۱۹} از نظر او تداوم بیش از هزارساله تاریخ ایران باستان نیز آن را شایسته توجه می‌کند. همچنان که دین اشراقی‌اندیش زرتشتی را مهم می‌یابد که در آن "تفکر سرچشمه‌گرفته از احساس و قلب مانع نبود که اهورامزدا 'خدای' خرد نیز باشد."^{۲۰} در بُعد جهانی نیز او بارها بر "سیادت سیاسی" ایران در جهان باستان به منزله مهم‌ترین دستاورد ایرانیان در این دوران تأکید می‌کند که شکوه و عظمت آن را به رخ جهانیان می‌کشد.^{۲۱} به نظر او، پیدایش امپراتوری ایران (هخامنشی) نیز نتیجه موقعیت جغرافیایی و پیامدهای آن، از جمله

^{۱۶} شیرین بیانی، "پیام به دوستان"، در مسرت و شمس‌الدینی دیدگاه‌ها، دفتر ۲، ۱۱۴.

^{۱۷} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۲۲۵.

^{۱۸} مریم ایرانمنش و محمدرضا نصر اصفهانی، "بررسی تطبیقی *الایام طه* حسین و *روزهای محمدعلی* اسلامی

ندوشن، "در مسرت و شمس‌الدینی، دیدگاه‌ها، دفتر ۲، ۹۶.

^{۱۹} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* ۱۴.

^{۲۰} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* ۲۰.

^{۲۱} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۰۷؛ اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* ۲۷.

قرار داشتن در معرض هجوم از شمال و شرق و غرب، بوده است.^{۲۳} او در نگاه به تمدن هخامنشی نیز مانند برخی دیگر آن را تلفیقی و آنچه این امپراتوری از خود بروز داده را هنر "ترکیب" می‌نامد و دورکن این تمدن را کشاورزی و جنگاوری برمی‌شمارد. این را هم که نخستین مورخ جهان، یعنی هرودوت، سراسر کتاب‌های نه‌گانه خود را به ایران اختصاص داده نشان اهمیت ایران در این دوران می‌داند.^{۲۴}

در مقاله "ایران و یونان"، اسلامی می‌کوشد تفاوت‌ها و جایگاه هر یک از دو طرف را با واقع‌بینی بی‌طرفانه بسنجد: "هر یک زائیده اوضاع و احوال خاص سرزمین خود؛ ایران گرایش به فرهنگ عملی داشته است و یونان گرایش به فکر و چون و چرا... ایران اداره دنیای شرقی را بر عهده داشت، اما شهر-کشورهای یونان بیشتر از این باری بر دوش نداشتند که خود را بیابند. از این رو می‌توانستند در دو خط فلسفه و سوداگری کار کنند."^{۲۴} او تعریضی هم بر "ناآزاد" خواندن ایرانیان آن دوره نزد نویسندگان یونانی و رومی دارد و ضمن پذیرش آن می‌کوشد تحلیلی به دست دهد. به نظر او، در این زمینه هم موقعیت خاص ایران اثرگذار بوده و ایرانیان و از جمله کورش را واداشته تا "آزادی جمعی" را که در فرمانروایی جهانی آنها جلوه یافته بر "آزادی فردی"، چنان که در یونان و روم وجود داشت، برتری دهند.^{۲۵}

با این همه، اسلامی ندوشن نسبت به یک‌جانبه‌گرایی در نگاه به دوره باستان و امپراتوری ایران هشدار می‌دهد: "هیچ‌کس نمی‌گوید که مردم ایران در دوران امپراتوری عیب‌هایی نمی‌داشته‌اند، ولی در میان عیب‌ها و حسن‌ها این نیز مهم است که یک حکومت ملت خود را سربلند و کارساز و ایمن نگاه دارد."^{۲۶}

اسلامی ندوشن واقع‌بینانه به نقد اندیشه و فرهنگ ایرانیان پرداخته و در همان حال که عظمت‌ها و والایی‌هایش را ستوده، از حقارت‌ها و کاستی‌ها نیز درنگ‌ناشته است.^{۲۷}

ایرانیان و اسلام

اسلامی ندوشن به ورود ایران به دوران بعد از فتوحات مسلمانان یا دوران اسلامی را

^{۲۳} اسلامی ندوشن، *ایران/لوک پیر*، ۲۳-۲۵.

^{۲۴} اسلامی ندوشن، *ایران/لوک پیر*، ۴۲-۴۶.

^{۲۵} اسلامی ندوشن، *ایران/لوک پیر*، ۴۴-۴۵.

^{۲۶} اسلامی ندوشن، *ایران/لوک پیر*، ۴۳، ۴۷ و ۴۹.

^{۲۷} اسلامی ندوشن، *ایران/لوک پیر*، ۴۳.

^{۲۸} مریم نواب رضوی، "جوهره حیاتی ایرانی از نگاه دکتر اسلامی ندوشن"، در جلالی پندری، *رهاورد دیوار*، ۲۴۱.

هم با نگاه خاص خود توجه می‌کند. نخستین توجه او این است که سقوط ساسانیان و ورود اعراب به ایران را مهم‌ترین رویداد در تاریخ سه هزار ساله ایران می‌داند.^{۲۸} ایده کلی او در تحلیل دوره تازه در تاریخ ایران هم این است که "امپراتوری سیاسی" جای خود را به "امپراتوری فرهنگی" می‌دهد: "ایرانی برای حفظ حیات ملی خود دنبال یک نیروی جانشین می‌گشت و فرهنگ را جانشین سیادت سیاسی کرد."^{۲۹} سپس، با مقایسه سرنوشت ایران و مصر در گذر از دوره باستان به پس از آن، چنین نتیجه می‌گیرد که "جاندار بودن تمدن ایران موجب پایدار ماندنش شد و جاندار نبودن تمدن مصر آن را متروک گذاشت."^{۳۰} تعبیر او از این جاندار بودن هم قابل توجه است: "اگر ایرانی‌ها هم می‌خواستند از گذشته خود دست بردارند، فاتحان جدید یعنی عرب‌ها آنها را به حال خود وانمی‌گذاشتند، زیرا آنان برای محکم کردن جای پای خود به این گذشته احتیاج داشتند. دستگاه عباسی در راه بدل شدن به یک ساسانی جدید قدم برداشت. بدین گونه، عربان دانسته و ندانسته ایرانیان را در مرتبط ماندن با گذشته‌شان کمک نمودند."^{۳۱} در یک بیان کوتاه هم بر آن است که "اگر اسلام ایران را گرفت، ایران هم اسلام را گرفت."^{۳۲}

اسلامی ندوشن در آثار متعدد خود کوشیده است منابع و ارکان سیادت یا امپراتوری فرهنگی ایران در دوران بعد از اسلام را بازشناسی کند. از آن جمله‌اند زبان فارسی، شعر و ادب، علم و عرفان ایرانی. در خصوص زبان و شعر فارسی بر آن است که "زبان دیگری نیست که به اندازه زبان فارسی از لحاظ شعر شاهکار غنی باشد (در مقایسه با اروپای پیش از رنسانس)... با توجه به این واقعیت من با هیچ بیانی قادر به گفتن نخواهم بود که تا چه اندازه از اینکه در ایران به دنیا آمده‌ام و زبانم فارسی است شکر گزارم."^{۳۳} شعر فارسی برای اسلامی ندوشن ارجمندترین دستاورد و در ضمن، محمل فرهنگ و هویت ایرانی است. از نظر او، بلندترین و ابتکاری‌ترین اندیشه‌های

^{۲۸} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۶۵.

^{۲۹} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۲۳.

^{۳۰} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۲۶.

^{۳۱} محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه همای* (تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۷۰)، ۳۰۶-۳۰۷.

^{۳۲} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۴۵. تعبیر دیگر او در این خصوص این است که "ایرانیان از همان آغاز به این نتیجه رسیدند که حساب اسلام را از قوم فاتح جدا کنند." بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۶۹.

^{۳۳} اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۳۱۵. اصغر دادبه در اشاره به این موضوع بر آن است که از نظر اسلامی ندوشن، "زبان فارسی بزرگ‌ترین ودیعه‌ای است که نصیب هر ایرانی شده است." بنگرید به مسرت و شمس‌الدینی، *دیدگاه‌ها*، دفتر ۲، ۱۶۲.

ایرانی در شعر بیان شده است و ستون‌های فکری، احساسی و ادراکی ایرانیان را هم باید در آثار کسانی چون فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، نظامی، مولانا، سعدی و حافظ جست‌وجو کرد.^{۳۴} او در مقام کسی که عمری را به غور در زبان فارسی و فردوسی و شاهنامه سپری کرده، تکوین زبان فارسی و سرایش شاهنامه فردوسی را حائز اهمیت و توجه خاص می‌داند:

در [قرن سوم دو حادثه بزرگ در آن ایران] روی می‌کند که به نظر من مهم‌ترین قرن ایران بعد از اسلامش می‌سازد. یکی تکوین زبان فارسی دری که به کمک آن ایرانی وسیله ابراز وجود پیدا می‌کند. دیگری ایجاد شاهنامه که سند اصالت و انگیزه ادامه حیات ملت ایران قرار می‌گیرد. این دو چیز طی این هزار سال تسلا، تکیه‌گاه، تعین و دلگرمی به این مردم بخشیده است.^{۳۵}

ارجمندی و اهمیت شاهنامه نزد اسلامی ندوشن چندان است که آن را شاخص دوره‌بندی تاریخ ایران قرار داده است: "تاریخ بعد از اسلام را باید به پیش و پس از سرایش شاهنامه تقسیم کنیم، چون ایران پیش از شاهنامه مانند لخته‌ای بود که شکل نگرفته بود و فردوسی مانند یک پیکرتراش آن را شکل داد. این هزار ساله ترکیبش را از شاهنامه گرفته است."^{۳۶}

نگرش اسلامی ندوشن به مقوله عرفان (اشراق و تصوف) و اهمیت و کارکردهای تاریخی آن در تاریخ ایران بعد از اسلام نیز اگر نه منحصر به فرد، که کم‌نظیر و در ضمن جامع است. چنان که گذشت، او ریشه‌های عرفان یا به قولی "اشراق" ایرانی را در دوران باستان و آیین زرتشت جست‌وجو می‌کند و آن را "اشراقی‌اندیش" می‌خواند.^{۳۷} آنچه او درباره دستاوردهای عرفان و اشراق ایرانی برمی‌شمارد، بسیار فراتر از کلیشه‌های معمول و برخاسته از ژرف‌نگری—و به نظر من همراه با حدی از تجربه شخصی—در این عرصه است: "سبب‌ساز وسعت دید،"^{۳۸} "دارنده بهترین میانه

^{۳۴} اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۳۱۴-۳۱۵. در جایی دیگر می‌گوید که ایران در کتاب‌های چهار نفر حرفش رازده است: فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ. بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۳۷-۴۴.

^{۳۵} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۶۹.

^{۳۶} سخنرانی در دانشگاه فردوسی مشهد (۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۰).

^{۳۷} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۱۷.

^{۳۸} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۸۴؛ اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۳۲.

با زیبایی،^{۳۹} “رهاننده از بن بست،”^{۴۰} “کشاینده پنجره به فضای باز،”^{۴۱} “نجات‌دهنده ایران در تندباد حوادث،”^{۴۲} “زمینه‌ساز پدید آمدن چند شاهکار زبان فارسی،”^{۴۳} “عامل ایجاد توازن و تعدیل در میان نیاز مادی و معنوی،”^{۴۴} “ترویج نگاه به انسان به عنوان نفس واحد،”^{۴۵} “توصیه به حکومت خرد و دانش” و “ترویج قناعت و استغنا.”^{۴۵}

اسلامی ندوشن در تحلیل تاریخی رواج و رونق تصوف و عرفان در ایران بر آن است که

ایرانی در یک دوران کوششی کرد که به اندیشه علمی روی ببرد و آن در قرن سوم و چهارم هجری بود. برای آنکه شاخصیتی در برابر اعراب از خود نشان دهد، و از آن طریق حرکتی در جهت حفظ استقلال و ایرانیّت بنماید، در همه زمینه‌ها و از جمله علم به فعالیت افتاد. ولی عمر این دوران چندان نپایید. سقوط سلسله‌های ایرانی گرایبی چون سامانی و صفاری و بویه‌ای‌ها، و ورود ترک‌های غزنوی و سلجوقی به صحنه سیاسی کشور—که نفوذ بیشتر خلافت بغداد و عنصر عرب را با خود می‌آورد—موجب گشت که قشری‌گری و تعبد چیرگی یابد و در نتیجه، مسیر فکری به جانب تصوف و راه‌حل‌های فرامینی متوجه شود. فرصت بزرگی از دست رفت و برای آنکه زندگی قابل تحمل بماند، در توجیهات صوفیانه پناه گرفت. این دوره را می‌توانیم “قرون وسطای طلایی” ایرانش بخوانیم... راه دیگری نبود. اگر عرفان پا به میان نمی‌نهاد، معلوم نبود که ایرانی بتواند در میان تندباد حوادث تعادل روانی خود را حفظ کند. وضعی که حافظ آن را در یک بیت خلاصه کرده است:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی^{۴۶}

برای اسلامی ندوشن، گرایش ایرانیان به عرفان و تصوف راه‌ناچار یا “مکتب واکنش”^{۴۷}

^{۳۹} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۹.

^{۴۰} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۳۱.

^{۴۱} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۷.

^{۴۲} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۹۸.

^{۴۳} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۹۸.

^{۴۴} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۳۳.

^{۴۵} اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۱۱۵-۱۱۹.

^{۴۶} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۹۷-۲۹۸.

^{۴۷} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارند؟*، ۲۹.

در دوران‌های سخت و رهنانده از بن‌بست بوده،^{۴۸} اما در عین حال او را به چیزهایی ارجمندمانند شاهکارهای ادب فارسی—نیز رسانیده است که شایسته تقدیرند. او در نقد مخالفان عرفان ایرانی که آن را مانعی در راه پیشرفت و مغایر با زندگی عملی می‌خوانند، با “ظاهر بین” و “بی‌خبر” خواندن ایشان بر آن است که “عرفان ایرانی این رجحان را بر عرفان بعض ملل دیگر من جمله هند دارد که با جنبه‌های مثبت زندگی و فعالیت خیلی بیشتر آشتی‌پذیر است.”^{۴۹} سپس، زندگانی کسانی چون عطار و مولانا را مثال می‌زند که یکی هم دار و فروش بود و هم طبیب و شاعر و نشر نویس و دیگری نیز هم درس می‌داده، هم مرجعیت و مقام روحانی داشته و هم تا آنجا که می‌دانیم از بهره گرفتن از مواهب حیات غفلت نکرده است. اعتقاد او به ثمربخش بودن عرفان و اشراق تا بدان جا پیش می‌رود که معتقد است حتی اگر امروزه حکمت و عرفان شرق از طریق ماهواره در سطحی جهان معرفی شود، می‌تواند تعادل بخش باشد و یکی از راهکارهای آن را هم ترجمهٔ یک دوره از آثار بزرگ فکر و ادب شرقی به زبان‌های مهم دنیا معرفی می‌کند.^{۵۰}

به‌رغم آنچه گذشت، اسلامی مانند همیشه از شیفتگی و وادادگی در برابر عرفان و اشراق نیز پرهیز می‌کند و می‌کوشد تعادل را نگه دارد.^{۵۱} او گرایش ایرانیان به عرفان را واکنش و راه‌گریز در دوران‌های سختی دانسته است و نه لزوماً بهترین شیوهٔ زیستن برای آنان. در نوشتار “اندیشهٔ گرایندهٔ به اشراق و اندیشهٔ گرایندهٔ به خرد” کوشیده است با نگاه نقادانه نقطهٔ تعادل در میانهٔ عرفان و اشراق در یک سو و تعقل

^{۴۸} ورود عرفان رهایی از بن‌بست (محدودیت شعر به وصف طبیعت، مدح و وصف معشوق) را با خود آورد. روح ایرانی که رنج کشیده و خسته و در عین حال پافشار و جستجوگر بود با عرفان افق وسیعی در برابر یافت، در چنین سختی‌ها پناهگاهی بهتر از فکر صوفیانه نمی‌توانست جست. “بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* ۳۲. در مطلبی با عنوان “اندیشهٔ گرایندهٔ به اشراق و اندیشهٔ گرایندهٔ به خرد” می‌نویسد: “ادبیات عرفانی ایران در لطافت، آزاداندیشی، انسان‌دوستی و پرواز فکری، نظیری برایش در جهان نیست. اگر عرفان از طریق آن همه سخنان نغز در رگ و ریشه‌های ایران راه پیدا نکرده بود، معلوم نبود ایرانی چگونه می‌توانست در جؤ مستبدانه‌ای که با مزاجش سازگار نبود جان به در برد. عرفان زمین را با آسمان رایگان کرد، مرگ را از هیبت و زشتی بیرون آورد و حماسه اعتلای انسانی را سرود.” بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۴۸. اینکه استاد در این نوشتار، “ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟” و نیز در نوشتار مشابهی با عنوان “ایران نیز حرفی برای گفتن دارد، *در ایران را از یاد نبریم*، ۱۰۷-۱۲۵، بیشترین تأکید را بر نقش عرفان دارد نیز نشان از ارجمندی آن در میان میراث‌های ایرانیان در نظر ایشان است. در ادامه خواهیم دید که او ضمن نقد کارکردهای عرفان معتقد است که امروزه هم چیزی برای گفتن دارد.

^{۴۹} اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۱۱۴.

^{۵۰} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* ۲۶۵.

^{۵۱} بنگرید به هنگامه اصغرزاده، “نگاه اعتدالی به جهان: درآمدی بر نگرش و اندیشهٔ دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن”، *روزنامهٔ اطلاعات*، شمارهٔ ۲۵۸۹۷ (۲۶ خرداد ۱۳۹۳)، ۶.

و استدلال در سوی دیگر را نشان دهد و دائماً نگران است که خواننده از نوشته‌های او در اهمیت هر یک از این دو دچار سوء تفاهم، یک‌جانبه‌گرایی و افتادن در دام افراط و تفریط نشود.^{۵۲} چنان‌که وقتی بحث به ارائه‌ی طریق برای ایرانیان عصر حاضر می‌رسد، معتقد است که به اقتضای زندگی بشری در عصر حاضر که مدار آن باید بر علم و عقل باشد، "اندیشه‌ی ایرانی باید از اشراقی بودن و رها بودن به جانب منطقی بودن و علمی بودن سوق داده شود، باید تعادلی میان اشراق و علم برقرار گردد."^{۵۳} اسلامی به‌رغم توجهی که به عرفان و اشراق و اهمیت آن دارد، جنبه‌ی بازدارندگی آن در صورت افراط را نیز از نظر دور نمی‌دارد و قرار گرفتن در چنین وضعی (زیاده‌روی در تعلق خاطر به عرفان) را از نشانه‌های "عدم موازنه در نحوه تفکر" می‌داند:

ایرانی مانند بعضی دیگر از ملت‌های مشرق‌زمین گرایش به تفکر اشراقی داشته است، بدین معنی که جهش‌های ذهن و تخیل و احساس بیشتر از استدلال و منطق و ادراک بنای اندیشه‌ی او را تشکیل می‌دهد. این امری است که ریشه‌ی کهن دارد، اما با گذشت زمان و بر اثر عوارض تاریخی هر چه جلوتر آمده بر غلظتش افزوده شده است. وقتی فکر بر پایه‌ی استدلال و منطق حرکت نکند، بی‌پایه و معلق است و حتی اگر هم از نیت خوب سرچشمه بگیرد، در زمینه اجتماعی نتیجه‌بخش نخواهد بود. اندیشه‌ی اشراقی توانسته است بُعد معنوی قابل احترامی به ادب و عرفان و تفکر انسانی ایرانی ببخشد، ولی از جهت سازندگی و تجهیز اجتماعی مانع اول به شمار می‌رود. راه اصلاحش آن است که موضوع به موازنه نزدیک گردد، یعنی طبق یک برنامه‌ی دقیق این کوشش به کار رود که ذهن راه خود را به جانب استدلال و منطق بکشاند.^{۵۴}

و برای آنکه خواننده تکلیف خود را با تحسین و نقد او درباره‌ی عرفان و اشراق بداند، بحث را چنین جمع‌بندی می‌کند که

اندیشه‌ی اشراقی که گفتم، خواستم از نوع لطیف و عالی آن یاد کرده باشم، و‌گرنه این نوع اندیشه در درجه‌ی پایین خود تا حد شلختگی فکر و بی‌محوری تنزل می‌کند که بهتر است آن را فکر نامنسجم بخوانیم.^{۵۵} در جایی دیگر،

^{۵۲} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۳۷-۱۵۶.

^{۵۳} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۵۴.

^{۵۴} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۷۳.

^{۵۵} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۷۴.

نگاه میانه و متعادل او چنین جلوه می‌یابد: “اگر از عرفان به‌عنوان مهم‌ترین حادثه فکری و ادبی ایران یاد می‌کنیم، بدان معنا نیست که امروز بخواهیم یا بتوانیم جهان‌بینی خود را بر تفکر عرفانی مبتنی کنیم. از دو جهت سرمایه‌گرانهایی است. یکی آنکه بسیاری از ظرایف تاریخی ایران را از آن می‌توان بیرون کشید، به جهت آنکه تاریخ مکتوب هرگز آنها را ثبت نکرده است. دیگر آنکه چند اصل از اندیشه‌های بلند جاودانی انسانی در آن مضمور است که در هر زمان و نیز امروز که دنیا بیش از گذشته در تب‌وتاب به سر می‌برد به کار می‌آید. باید این حمیت را داشت که دُرد و صاف را از هم جدا کرد و تعالیم منفی و ناسازگار با زندگی را در آن به کنار نهاد. در هر مکتب و آیینی بوده‌اند کسانی که آن را به انحطاط بکشانند و تصوف نیز از این دستبرد مصون نمانده است.^{۵۶}”

این روح فعال متعالی و روان روشن سیال بازنشستگی ندارد. می‌کوشد، می‌بیند، می‌اندیشد و می‌نویسد. از حیات بهره می‌گیرد و بهره می‌دهد.^{۵۷}

چه باید کرد؟

اسلامی ندوشن در گفتارها و نوشتارهای خود فقط به صورت واعظ یا ناقدی نظر پرداز ظاهر نمی‌شود. برعکس، چنان‌که خود بارها اشاره کرده، هدفش از گفتن و نوشتن در بیشتر مواقع یافتن راه چاره از خلال کندوکاو و تأمل در تاریخ و فرهنگ ایران بوده است. از این جهت، اگر او را “اندیشمند متعهد”، “دغدغه‌مند” و “عمل‌گرا” بنامیم سخن به‌گزارف نگفته‌ایم.^{۵۸} او در دورانی زیسته است که تحولات سترگی در جهان و ایران رخ داده است و این تحولات او را به اندیشیدن و تلاش برای کمک به هدایت و نجات انسان ایرانی واداشته است. پیامدهای دو جنگ جهانی برای ایران و ایرانی، تجربه حکومت پهلوی اول و دوم، نهضت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق فقط جلوه‌های ظاهری این تحولات‌اند و اگر

^{۵۶} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۳۲.

^{۵۷} احمد احمدی بیرجندی، “روزها”، در مسرت و شمس‌الدینی، *دیدگاه‌ها*، دفتر ۲، ۶۰.

^{۵۸} “هرگاه مسئله‌ای را دیده که سبب رنجش او شده است، دست به تألیف کتاب زده است. با محوریت ایران درباره جوانان، آموزش و پرورش، کلانشهر تهران، آلودگی هوا، گسترش بی‌حساب شهرها، کثرت وسایل نقلیه، جاذبه‌های کاذب و... مقالات و کتاب‌های بی‌شماری نوشته است.” بنگرید به مسرت و شمس‌الدینی، *دیدگاه‌ها*، دفتر ۲، ۹۵-۹۶.

مسائل اساسی تر همچون قرار گرفتن ایران در معرض سیاست‌های امپریالیستی، گسترش کمونیسم، جنگ سرد، نوگرایی و نوسازی و جدال آنها با سنت و بالاخره نفت‌زدگی را به اینها بیفزاییم، راز دغدغه‌مندی یا به عبارت بهتر دردمندی امثال اسلامی ندوشن بهتر درک می‌شود.^{۵۹} در سال ۱۳۷۸ ش، در دیباچه کارنامه چهل ساله در این باره می‌نویسد:

آنچه در آنها [اشاره به دو مجموعه با نام‌های گفتیم، نگفتیم و قطره باران] آمده حاصل یک عمرِ ناظر و نگران است که در یک دوران بسیار حساس کشور [۱۳۳۷-۱۳۷۸ ش] زندگی می‌کرده و کوشش داشته است که در آنچه می‌نویسد، خلوص و خضوع را از دست ندهد. در گیرودار زیروبم‌ها، من این موهبت را داشته‌ام که همواره امید به ایران را در خود زنده نگاه دارم. پیش آمده‌های دلسردکننده‌ای بوده است که ناشکیبان را تنگ حوصله کند که شاید هم حق داشتند زیرا هیچ کس دوباره به دنیا نمی‌آید. اما وقتی مجموع را در نظر بگیریم، یعنی جغرافیا، تاریخ، همسایگان و اتفاق‌ها. .. انصاف خواهیم داد که هر ملت دیگری هم بود بهتر از ایرانی نمی‌توانست از عهده برآید. اکنون که به قرن بیست و یکم ورود می‌کنیم و هزاره‌ای را پشت سر می‌نهیم، جا دارد که قدری خود را وابینیم: که هستیم و چه هستیم؟ ”مگر بهره‌ای گیرم از پند خویش“ ... تاریخ پر از حکمت و عبرت است و مأموریت ایرانی به پایان نرسیده ... ما ملتی هستیم که پیر شده است، ولی نه از آن پیرها که حافظ می‌گفت ”از میکده بیرون شو.“ این کشور چون درخت کهنی است که می‌تواند شاخسار تازه بیآورد. رفت و بازگشت در تاریخ کم نبوده است. ولو مرا به ساده‌لوحی متهم کنند، این دوبیت فخر گرگانی را در مرکز باور خود نگاه می‌دارم:

مرا گویند زو امید بردار
که نومیدی امیدت ناورد بار
همی گویم به پاسخ تا به جاوید
به امیدم به امیدم به امید^{۶۰}

اسلامی می‌کوشد نشان دهد که ایران و ایرانی همچنان فرصت درخشش و تاریخ‌سازی

^{۵۹} در جلد سوم روزها می‌نویسد: ”خیلی زود دریافتم که ما در کشور عجیبی که ایران نام دارد زندگی می‌کنیم و از آن نه کمتر عجیب، دورانی بوده است که در آن به سر برده‌ایم.“ بنگرید به اسلامی ندوشن، روزها، جلد ۳، ۱۱. ^{۶۰} اسلامی ندوشن، کارنامه چهل ساله، ”دیباچه“، ۴.

یا دست کم داشتن یک زندگی شایسته را در دوران معاصر که از نظر او دورانی پرتلاطم و دگرگون شونده است، دارد و به شدت با نگرش‌های نوستالوژیک به گذشته و ناامید از بهبود اوضاع در می‌افتد. بنابراین، نخستین کوشش او این است که انگارهٔ ناتوان بودن و ناامیدی را از اذهان بزداید. در سال ۱۳۳۹ ش و در دورانی از سر خوردگی (دوران پس از کودتا) که پیش‌تر در ۱۳۳۸ در "ایران تنها کشور نفت نیست" آن را "برزخ تأسف‌آور" خوانده بود،^{۶۱} در نوشتار "ایران را از یاد نبریم" چنین بیدارباش می‌دهد:

اگر گمان بریم که کهنگی کشور ایران مانع می‌گردد که ما نو شویم و با نیازمندی‌های دنیای امروز هماهنگی یابیم، اشتباه بزرگی است. برعکس، گذشتهٔ بارور کشور ما پایهٔ محکمی است برای آنکه ستون‌های آینده بر آن قرار گیرد... ایران سزاوار آن است که خوشبخت و سرفراز باشد و برای آنکه خوشبخت و سرفراز بگردد، باید هم به خود وفادار بماند و هم به استیلائی علم بر جهان کنونی ایمان بیاورد و در آموختن آنچه نمی‌داند غفلت نورد.^{۶۲}

حدود سه دهه بعد، در ۱۳۷۲ ش و در جستار "آیا ملت‌ها هم پیر می‌شوند؟" اسلامی همچنان با روحیهٔ یأس و نومیدی رویارو می‌شود و آن را به چالش می‌کشد و با اشاره به سه نوع زوال در تاریخ (زوال حکومت‌ها، تمدن‌ها و ملت‌ها) معتقد است:

در میان کشورهای دیرینه‌سال، ایران سرنوشتی خاص خود را داشته است. هیچ‌یک از مصادیق شناخته‌شده به تنهایی در حق او صدق نمی‌کند، در حالی که هر یک از آنها اندکی شامل حال او هم هست. با لااقل سه هزار سال عمر مستمر متشکل تاریخی جزو سه چهار ملتی است که هنوز برپایند. اما گاه‌به‌گاه دربارۀ او شنیده شده است که گفته‌اند: فرسوده و خسته است و دیگر بنیهٔ کافی برای جمع و جور کردن خود ندارد. این بیشتر در لحظات بدبینی گفته می‌شود. ولی عجیب است که تاکنون هر بار که این علائم خستگی نمود کرده است، جهشی کرده و خطر افت را از سر گذرانده. آنچه خالی از شگفتی نبوده، استعداد مداومت این کشور است که بیشتر به جان سختی شبیه بوده.^{۶۳}

^{۶۱} جای انکار نیست که امروز [سال ۱۳۳۸] ما در حال برزخ تأسف‌آوری به سر می‌بریم. نزدیک است از گذشتهٔ خود ببریم و حال آنکه با حال پیوندی نداریم. بی‌آنکه هنوز از مزایای صنعت برخوردار شده باشیم، زبون و اسیر عیب‌ها و آشفتگی‌های آن گشته‌ایم. "بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۳۷.
^{۶۲} اسلامی ندوشن، *ایران را از یاد نبریم*، ۲۹.
^{۶۳} اسلامی ندوشن، "آیا ملت‌ها هم پیر می‌شوند؟" در *ایران و تنهائیش*، ۱۰۱.

در پایان همین نوشتار و پس از چند صفحه توضیح و استدلال، باز بر نظر خود اصرار ورزیده و با پیش کشیدن این پرسش که آیا همان گونه که بعضی عقیده دارند "ایرانی پیر شده است؟" می نویسد: "صمیمانه می گویم که هنوز زمینه‌ای در قوم ایرانی هست که بتواند خود را فرابکشد."^{۶۴} دو سال بعد (۱۳۷۴ش) با اشاره به افراط و تفریط‌ها و اینکه ایران به اقتضای شرایط جغرافیایی و تاریخی خود هم بهترین‌ها و هم بدترین‌ها را پرورش داده، بر امیدواری خود چنین اصرار ورزیده است:

با این حال، من به اصالت ذاتی و نجابت فطری این مردم اعتقاد دارم. اعتقاد دارم که اگر در محیط مساعد اجتماعی و سیاسی قرار گیرد و موجبات امیدواری، ایمنی، اتحاد و تعاون در او تقویت گردد، گرایش او به جانب راه مستقیم به آسانی صورت خواهد گرفت.^{۶۵}

امروز هم که اسلامی در آستانه ۹۵ سالگی است، گرچه نگران ایران، اما همچنان امیدوار است و مترصد آن تا ایران و ایرانی راه خود را در دنیای پرماجرایی کنونی بیابند.^{۶۶}

تزریق امید به جامعه ایرانی همه کاری که اسلامی کرده و می کند نیست. او خود را از آسیب شناسی و ارائه راه حل عملی نیز کنار نمی کشد. در ۱۳۷۱ش هم در نوشتار "همه راه‌ها بسته است، مگر یک راه: تغییر از پایه"^{۶۷} با طرح این پرسش که "چه باید کرد و چه چیز باید تغییر کند؟" و با اشاره به تغییرات زمانه در عرصه‌های مختلف (جمعیت، سرعت سیر حوادث در جهان و...) و با این فرض که ایرانی تا پیش از دوره معاصر کمابیش با "تفکر و اخلاق و رفتاری زندگی می کرده که چندان نامتناسب با زمان خود نبوده، خود را با روزگار طوری وفق داده بوده که هویت ملی و زندگی کزدار مریزی داشته باشد، لیکن چند دهه است که ارتباط جهانی و سرعت زمان آهنگ زندگی او را دچار تکان‌هایی کرده است،" درصدد چاره‌جویی برآمده است.

او آغاز بحران [ناهمخوانی با تغییرات] را از دوره قاجار می داند که با تجربه‌های ناتمامی همچون انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و سقوط حکومت پهلوی

^{۶۴} اسلامی ندوشن، "آیا ملت‌ها هم پیر می شوند؟" در *ایران و تنهائیش*، ۱۱۵.

^{۶۵} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۵۵.

^{۶۶} نگارنده از این بخت برخوردار بوده است که در چند سال اخیر در سفر به کانادا به دیدار استاد اسلامی ندوشن و بانوی فرهیخته ایشان، دکتر شیرین بیانی، برود و خوشه‌چین خرمن دانش و تجربه و اخلاق ایشان باشد.

^{۶۷} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۶۹-۸۶.

انقلاب اسلامی] ادامه یافته است،^{۶۸} و ظاهراً از نظر او تا زمان نوشته شدن این نوشتار (۱۳۷۱ش) هم این «نامتناسب بودن با تغییرات زمانه» برقرار بوده و به همین جهت او را دست به قلم کرده است. اسلامی برای پایان دادن به این «عدم تناسب» برخی تغییرات «پایه‌ای» را پیشنهاد می‌کند. آنچه از نظر او نیاز به تغییر دارد عبارت است از

«عدم موازنه در نحوه تفکر» (غلبه تفکر اشرافی—جهش ذهنی، تخیل و احساس—بر استدلال و منطق)

«فرداندیشی و نه جمع‌اندیشی»

«غلو، تملق، سبک گرفتن معنی»

«تناقض و سیالیت» ناشی از تقابل تفکر سنتی با علم و منطق به منزله ضرورت دنیای جدید

«جبرگرایی»

«دوچهرگی» ناشی از نداشتن امنیت روانی

«علم نه برای علم» (غلبه انگیزه‌های فرعی بر اصلی مانند مدرک و رتبه و درآمد به جای علم واقعی)

«آرباب کیست؟ مردم یا حکومت» (تداوم حکم به جای حق)

«اندازه‌نشاسی» (افراط به جای اعتدال)

«پرخاص به جای دلیل» (عدم موازنه میان شور و عقل)^{۶۹}

پنج سال بعد (۱۹۹۵م/۱۳۷۶ش)، در سخنرانی در دانشگاه یوسی‌ال‌ای (UCLA) با بیانی بعضاً مصداقی تر عوامل سست شدن علائق وطنی در ۵۰ سال اخیر را «جدایی

^{۶۸}البته اسلامی پیش از آن و در ۱۳۶۸ش، در جایی دیگر به اهمیت این تحولات در سیر تاریخ ایران اشاره کرده بود: «همه اینها می‌نماید که ایران هرگز از تحرک باز نایستاده؛ سایه‌اش از صحنه حوادث جهان محو نگردیده، چه برنده بوده و چه بازنده، در هر حال تپنده بوده؛ می‌رفته و باز می‌گشته، حرکت مارپیچی می‌کرده، دم فرو می‌بسته و از نو به آوا می‌آمده، صبر بسیار کرده و تب و تاب بسیار.» و راه حلی کلی‌تر نیز پیشنهاد کرده بود: «در دنیای امروز-۱۳۶۸- مسائل ایران به درجه‌ای از پیچیدگی رسیده‌اند که برای حل آنها نه می‌شود صبر زیاد داشت و نه تب‌وتاب به کار می‌آید. تنها خردمندی و ایثار می‌تواند گره‌گشا باشد.» بنگرید به محمدعلی اسلامی ندوشن، «سراغاز»، در سخن‌ها / بشنویم (چاپ ۵؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰)، ۲۰. در ادامه همین مطلب هم در پاسخ به این پرسش که «ایران به چه نیاز دارد؟» با بیانی فلسفی‌تری می‌نویسد: «او به یک چیز نیاز دارد و آن انسان است.»

^{۶۹}اسلامی ندوشن، / ایران و تنهاییش، ۷۱-۸۵.

مردم از دولت‌ها، “حزب توده،” “چپ نارااستین (مرده‌ریگ توده)،” “اکنون‌بینی،” “غرب‌گرایی و اصالت پول” و “نوع آموزش (نگاه تنگ و آشفتگی در نگاه به تاریخ و فرهنگ)” برمی‌شمارد و آنها را شرح می‌دهد.^{۷۰}

دغدغه‌مندی و تلاش برای یافتن راه نجات هیچ‌گاه اسلامی ندوشن را به حال خود نگذاشته است. به همین جهت، باز هم چند سال بعد (۱۳۷۸ش) می‌کوشد امید و شور را به جامعه تزریق کند:

پس از گذشتن یک دوران پُرتب‌وتاب، اینک حرفی که بر سر زبان‌هاست این است: اکنون چه؟ جوابی که من برای خود دارم آن است که در قدم اول باید به خود اعتماد ورزیم. ما در طی تاریخ نشان داده‌ایم که ملت کوچکی نبوده‌ایم، چرا اکنون فکر کنیم که جز این است؟ جای حرف نیست که مشکلات دنیای امروز بسیار است، ولی توانایی انسان هم به موازی مشکلات جلو می‌رود. این غزل حافظ حاوی هشدار و امید هر دوست:

ای دل به کوی عشق گذر نمی‌کنی
اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی
چوگان حکم در کف و گوئی نمی‌زنی
باز ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی
این خون که موج می‌زند اندر جگر تو را
در کار رنگ و بوی نگاری نمی‌کنی
ترسم کز این چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی
در آستین جان تو صد نافه مدرج است
و آن فدای طُره یاری نمی‌کنی
ساغر لطیف و دلکش و می‌افکنی به خاک
و اندیشه از بلای خماری نمی‌کنی
حافظ برو که بندگی بارگاه دوست
گر جمله می‌کنند، تو باری نمی‌کنی^{۷۱}

اسلامی گرچه بارها بر ضرورت توجه به علم جدید و استفاده از آن تأکید کرده

^{۷۰}اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۱۶۲-۱۶۷.

^{۷۱}اسلامی ندوشن، “دباجه،” در *کارنامه چهل ساله*، ۴-۵.

است، اما آن را برای سعادت‌مندی ایران و ایرانی کافی نمی‌داند و فرهنگ را همراه اجتناب‌ناپذیر آن در مسیر رسیدن به نیک‌بختی دانسته است: «در قرنی که هم‌اکنون آغاز شده است، داور بزرگ علم خواهد بود، ولی نه علمی که فرمانش در دست خودش باشد، زیرا علم راهگشاست، نه راهبر. راهبری را باید به فرهنگ سپرد که حاصل نجیب‌ترین و نخبه‌ترین تجربیات بشری است.»^{۷۲}

او در تلاش برای ارائه راه حل پا را از ابراز نظر کلی فراتر گذاشته و از ارائه راهکارهای موردی و مشخص نیز دریغ نمی‌کند. در یک جا *شاهنامه* را راهنمای مناسبی برای زندگی دانسته و بر آن است که «تنها شاهنامه فردوسی کافی است که به ما بگوید که گذشتگان راه روشن زندگی را چگونه پیموده‌اند. این راه همان است که 'خرد' را 'چشم' جان می‌خواند. در یک کلمه، هرچه در جهت گسیختگی، پراکندگی و انهدام در جهت خلاف نظم طبیعت و سرشت انسانی حرکت کرده، نشانه بی‌خردی بوده است.»^{۷۳} در جایی دیگر هم با نگاهی عمل‌گرایانه برای تحقق نقش رهبری فرهنگ بر آن است که «وجود لاقلا ۴۰۰ کتاب در زمینه تاریخ و اجتماع و فکر و سیاست و فلسفه به زبان ساده و نیز شاهکارهای ادبی ایران و جهان برای نگه داشتن جوانان در حیطه فرهنگ متعالی لازم است. هیچ طبیب، حقوق‌دان، عالم یا متخصص نمی‌تواند وظیفه خود را در رشته خاص خود به درستی ایفا کند، مگر آنکه مقداری از فرهنگ عمومی اجتناب‌ناپذیر را کسب کرده باشد.»^{۷۴}

اسلامی در توصیف وضع دوران اخیر ایران و چگونگی زیست ایران و ایرانی به محور سه‌گانه «ایرانیّت»، «اسلامیّت» و «تجدد» توجه نشان می‌دهد و ضمن عرضه تعریفی از هر یک، چگونگی برخورد با آنها را نیز نشان می‌دهد. در خصوص ایرانیّت می‌نویسد: «فرهنگ ریشه‌داری است با عیب‌ها و حسن‌هایش که باید حسن‌هایش را قدر نهاد و در دفع عیب‌هایش کوشید.»^{۷۵} درباره اسلامیت بر آن است که «دین همیشه محترم است، باید راه آن را باز نگه داشت و بسیار مراقب بود که نزاهت آن خدشه‌دار نشود.

^{۷۲} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۲۹۸.

^{۷۳} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۱۹۸.

^{۷۴} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۹۱.

^{۷۵} در جایی دیگر توضیح بیشتری در خصوص ایرانیّت می‌دهد: «این ایرانیّت کلمه بسیار مبهمی است، حتی قدری مرموز... مخلوط عجیبی است از دین و معتقدات ملی و آداب و عادات و نحوه اندیشیدن و ویژگی‌های منبعث از طبیعت و اقلیم و جغرافیا و عوارض ناشی از حوادث و مصائب. آمیخته‌ای است از مقداری حسن و عیب با هم و آمیخته‌ای است از مجموع رسوب جریان قرون، در سرزمینی پر از حوادث که تجربه‌ها و درس‌ها را مقداری به صورت خصلت و طبیعت در آورده است و چون یادگارهایی است از دوران‌های خوش و ناخوش زندگی؛ ناچار از اجزایی متفاوت و متعارض ترکیب گرفته است و این خود بعضی از واکنش‌های ایرانی را پیش‌بینی‌ناپذیر کرده است.» بنگرید به اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۲۲۶-۲۲۷.

بزرگ‌ترین دشمن این نزاهت الزام به ریاورزی است“ و در زمینهٔ تجدد معتقد است “چه خوب باشد چه بد، ما در چنگ اویسیم و از آن خلاصی نیست. تجدد خود را در قالب علم می‌نمایاند و علم در قالب نان. بنابراین، اگر به کسی بگویند از تجدد دور بمان، مانند آن خواهد بود که بگویند نان مخور. نمی‌شود هم نان او را خورد و هم او را به خانه راه نداد.”^{۷۶} در چنین عرصه‌ای و در تعامل با این سه عنصر یا محور، او نیاز ایران معاصر را در این می‌داند که مردم “فرزند زمان خود” بشوند و در این میان “سوازی فرهنگی” را مقدم بر هر چیز می‌داند.^{۷۷}

اسلامی نیز مانند همهٔ روشنفکران دوران معاصر تاریخ ایران متوجه امکان تعارض علم جدید با فرهنگ کهن ایرانی هست.^{۷۸} او در پاسخ به این پرسش که در میانهٔ این تعارض چه باید کرد می‌گوید: “راهی که برای هر ملت باقی می‌ماند آن است که به یک انتخاب باریک و دقیق دست بزند که می‌توانیم آن را فرهنگ‌پالایی بنامیم. جرئت داشته باشیم که با چشم باز به چیزهایی که تاکنون برحسب عادت یا کاهلی در هاله مصونیتی بودند، ولی امروز مندرس و متروک شده‌اند، بنگریم.”^{۷۹}

ایران به هزار جلوه در کار آید
که دل به نشاط و گاه بیمار آید
او را که دوصد بار به بازار آید
آن نیست که هر سفته خریدار آید^{۸۰}

سخن آخر

پیوند میان زندگانی و آثار استاد اسلامی ندوشن با ایران، ایرانی و ایرانیّت از چنان ژرفایی برخوردار است که حکایت از نوعی وحدت وجود دارد. او با نگاهی تیزبین، متعادل و دقیق به اجزای متفاوت هویت و فرهنگ و تاریخ ایران نگریسته است. برای او جغرافیا و طبیعت ایران، مردم آن و تمامی رفتارهای آنان در طول تاریخ اعم

^{۷۶} اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، ۷۸-۷۹.

^{۷۷} اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ۸۰.

^{۷۸} از نظر اسلامی (گفتیم و نگفتیم، ۱۳۶۲) فرهنگ ایران امروز با بزرگ‌ترین آزمایش عمر خود روبه روست برای معارضه با فرهنگ‌های بیگانه. فرهنگ‌های معارضه گذشته مثل ترک و مغول در سطحی پایین‌تر از فرهنگ ایران بودند. اما این بار فرهنگ غرب مجهز به صنعت و اقتصاد است. “به نقل از مسرت و شمس‌الدینی، *دیدگاه‌ها*، ۹۶.

^{۷۹} جلالی‌پنداری، *رهاورد دیدار*، ۲۴۲؛ به نقل از هستی، شماره ۳ (پاییز ۱۳۷۳)، ۷-۱۲.

^{۸۰} <http://nodoushan.com/1393/11/>، ایران.

از مثبت و منفی همگی معنادار و شایسته توجه است و هر یک از منطقی پیروی می‌کنند. به همین سبب، نباید با نگاه صفر و صد به آنها نگاه شود، بلکه باید هر یک را در ترازوی منطق و واقع‌بینی به سنجش گذاشت. ایران و ایرانی در هر دوره‌ای کوشیده‌اند راهی برای بقا بیابند و در این راهیابی بوده است که میراث فرهنگی و تمدنی ایرانیان شکل گرفته است. این کوشش‌ها، که با ترکیبی از کامیابی‌ها و ناکامی‌ها همراه بوده‌اند، در نهایت حکایت از تداوم و بقای همراه با تغییر و تحول دارند و ایران و ایرانی هیچ‌گاه به ناتوانی کامل و نقطهٔ آخر نرسیده‌اند. چنین درکی از تاریخ ایران، اسلامی ندوشن را متقاعد کرده است که در زمان حاضر نیز نباید به چنین چیزی (ناتوانی و ناامیدی) فکر کرد. به جای آن باید میراث گذشته را بازبینی و تصحیح کرد و هم‌زمان با ضرورت‌های دنیای جدید کنار آمد.